

نیچه در مشاهدات نامردن می‌گوید: «اگر در پی خواندن زندگینامه‌ها برمی‌آیی، از آن زندگینامه‌ها پرهیز کن که نامشان «فلانی و دوران اوست»، به جای آنها زندگینامه‌ای را برگزین که عنوانش چنین باشد: «فلانی جنگجویی علیه دورانش»^۱.

در این عبارت، نیچه از دو نوع زندگینامه و در حقیقت از دو نوع برخورد با جهان سخن می‌گوید. اما شگفت اینکه در این دو نوع برخورد به ظاهر متمایز، یک مبنای ثابت وجود دارد و آن حضور «دوران» یا «جهان تاریخی» است. صاحب زندگینامه، چه بر له دورانش باشد و چه علیه آن در اثبات و توصیف و توضیح این له و علیه ناچار است به جهان پیرامونش، به «دوران زیستن» بپردازد.

چرا که اصولاً زندگینامه نویسی بخشی از وقایع‌نگاری است و وقایع‌نگاری چنانکه از نامش پیداست، روایتی گزارش‌گونه از رویدادهایی است که حاصل تجربه جمعی و فردی است. خواننده زندگینامه به خصوص از نوع سیاسی و فرهنگی‌اش همواره در پی کشف مناسبتی بین زندگی نویسنده و جهان تاریخی است. مثلاً خواننده یک زندگینامه فرهنگی انتظار دارد، نویسنده بحرانهای فرهنگی جامعه، بخصوص لحظات بحرانی وجدان فرهنگی جامعه را در قالب یک روایت زمانمند نشان دهد، چراکه زندگینامه نمی‌تواند از موقعیتها و تعیین‌های اجتماعی و تاریخی میرا باشد. به همین دلیل معمولاً نوع روایتی که در زندگینامه

نویسی نویستندگان از آن بهره می‌برند، روایت گاهنامه‌ای است، چرا که در این نوع روایت خواننده مراحل تکوین، بلوغ، بحران و اوج و فرود صاحب زندگینامه را به خوبی مشاهده می‌کند و از رهگذر فهم این مراحل است که می‌توان درباره آثار نویسنده، صعود و نزول او و اوج و حضيض آثارش قضاوت کند. طبیعی است که از این مراحل نمی‌توان سخن گفت، مگر اینکه آنها را در بستر شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی دوران قرار داد. به عبارت دیگر هر زندگینامه دولایه دارد، یک لایه آن روایت رخدادها، فردی و شخصی است و لایه دیگر آن روایت رخدادها، تاریخی و اجتماعی است. به تعبیری زندگینامه روزنه‌ای است که هر خواننده‌ای می‌تواند از آن به گستره وسیع تاریخ و اجتماع و فرهنگ یک دوران نظر کند و آن را به ارزیابی بنشیند.

در حقیقت زندگینامه باید با تاریخ هم‌نوا و هم‌آوا باشد. این مسئله مبین حضور «زمان» در ژانر زندگینامه نویسی است. چه اینکه حوادث و رخدادها همواره در «زمان» رخ می‌دهند، نویسنده باید بین زمان تاریخی و زمان زندگی شخصی، نوعی هم‌نوایی ایجاد کند. اگر زندگینامه‌ای نتواند یک دوره تاریخی را با همه بحرانهایش منعکس کند، زندگینامه نیست، می‌تواند داستان باشد. حال سخن برسر این است که در چه شرایطی زندگینامه با تاریخ هم‌نوا می‌شود. به نظر می‌رسد وقتی این امر تحقق پیدا می‌کند که صاحب زندگینامه در کنشهای تاریخ‌ساز یا شریک یا ناظر باشد. او باید رویدادهایی از هر نوع، چه حسی چه معنوی از سرگذراننده باشد تا بتواند آنها را روایت کند، مثلاً اگر کسی در کنش انقلاب سهیم باشد و آن را تجربه کرده باشد، بدون شک می‌تواند آن را روایت کند و یا اگر کسی در متن یک بحران فرهنگی قرار بگیرد، بطور حتم می‌تواند آن بحران را روایت کند. البته قرار نیست حوادث تاریخی یا کنشهای فرهنگی و اجتماعی به نحو کاملاً

منفکی از رویدادهای زندگی شخصی روایت شوند. در این صورت این نوع کار به نام «ژانر زندگی‌نامه‌نویسی» خوانده نمی‌شود. در حقیقت در زندگی‌نامه ما از طریق کنشهای فردی که در بستر اجتماعی و تاریخی خاصی شکل گرفته‌اند، با تاریخ و فرهنگ یک دوران برخورد می‌کنیم. یعنی کنش فردی ما را به سوی حوادث اجتماعی و فرهنگی دوران هدایت می‌کند. مثلاً وقتی ما می‌خوانیم که: ده‌خدا در سال ۱۳۳۶ در روزنامه صوراسرافیل ستون چرت‌پرند را می‌نوشت، این گزاره ما را به حوادث انقلاب مشروطیت هدایت می‌کند. این سخن به معنای این است که زندگینامه‌نویسی «شکل بیانی» خاصی دارد. یعنی مواد و مصالح مخصوصی دارد که معمولاً زندگینامه نویسی از این مواد و مصالح متناسب با شکل بیان استفاده می‌کند. فی‌المثل نمی‌توان مقالات فلسفی، ادبی، فنی و علمی را در شکل بیانی زندگینامه نویسی آورد. چنانکه در بررسی تحلیلی که خود یک شکل بیانی خاص است، نمی‌توان از مواد و مصالح زندگینامه نویسی سود جست. البته در زندگینامه می‌توان نظریه‌های فلسفی و ادبی را مطرح کرد، اما باید همواره به یاد داشت که این عناصر نباید در این ژانر مسلط شوند. اینگونه مباحث باید همواره در حاشیه بمانند؛ زیرا آوردن اینگونه مقالات، استمرار و تداوم روایت را دچار خدشه می‌کنند، چرا که اصولاً روایت به معنای نقل رویدادهای زمانمند، عنصر مسلط ژانر زندگینامه نویسی است. آدمی در زمان تجربه می‌کند، می‌اندیشد و احساس می‌کند و روایت با زمان و در زمان شکل می‌گیرد. البته می‌توان از زمان فراتر رفت، چنانکه در برخی از ژانرهای ادبی دیگر این فراروی صورت می‌گیرد. اما در شیوه بیانی مخصوص زندگینامه نویسی، صاحب زندگینامه در زمان و با زمان کمال می‌یابد. زمان در زندگینامه با تولد، ازدواج، کار، آفرینش، آشنایی، عشق، بحران، درگیریهای سیاسی و اجتماعی، عملکردهای فرهنگی و سرانجام با

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بلقیس سلیمانی

در غیاب تاریخ

مرگ خود را نشان می‌دهد. در این صورت اگر کسی نظریات گوناگون خود را دربارهٔ زبان، فلسفه، تکنولوژی به نابترین و دقیق‌ترین شکل بیان کند، او زندگی‌نامه‌ای از خود به جای نگذاشته است. زیرا در این شیوهٔ بیانی زمان غایب است و جایی که زمان غایب باشد زندگی فردی و زندگی اجتماعی نیز غایب است. البته زندگی‌نامه‌نویس در اثر خود زمان را فشرده می‌کند. این کار براساس معیارهای خاصی صورت می‌گیرد، مثلاً شخصی که تحولات اقتصادی برایش اهمیت ندارد، مبنای گزینش زمان را این تحولات نمی‌گیرد. او برایش مهم نیست که مسئله اصلاحات ارضی در ایران در چه سالی صورت گرفته است. بنابراین، این بخش از زمان را در زندگی‌نامه‌اش حذف می‌کند. حال اگر کسی تحولات یا بحرانهای فرهنگی برایش اهمیت داشته باشد، بدون شک با گزینش «زمان» زندگی‌نامه‌اش را براساس شمار فرهنگی قرار می‌دهد. اما باید به یاد داشت که در بیان مسئلهٔ زمان فرهنگی، شرط لازم بیان «زمان تاریخی» و «زمان اجتماعی» است.

به نظر می‌رسد در زندگی‌نامهٔ خودنوشت خرمشاهی «زمان تاریخی» غایب است و اگر غایب هم نباشد، حضوری پویا و دینامیک ندارد و در واقع در پس و پشت مطالب غیرزمانمند، در سایه قرار گرفته است. شاید بتوان گفت این زندگی‌نامه به شیوهٔ «دانشنامه» ای نوشته شده است، یا دست‌کم روح دانشنامه‌نویسی بر آن حکم فرماست. آوردن مطالب و در حقیقت مقالاتی دربارهٔ مقولهٔ فلسفی شک و تردید، نثر فارسی، دائرةالمعارفها، فلسفه و... این ویژگی را آشکار می‌کند. البته هر خواننده‌ای از این مطالب کمال بهره را می‌برد. اما سخن این است که آیا می‌توان در یک نوع ادبی به نام زندگی‌نامه‌نویسی، همهٔ آنچه را که می‌تواند بصورت مقالات و یا کتب مستقل، در جایی دیگر به خوانندگان عرضه شود، در این ساختار بیانی، عرضه

کرد. اما چنانکه گفته شد، مشکل اصلی کتاب «فرار از فلسفه» «غیبت تاریخ» به معنای وسیع کلمه است. منظور از تاریخ، در اینجا، صرف رویدادهای سیاسی نیست، اگرچه این رویدادها در فهم مقاطع و شکل‌بندی تاریخ موثرند، اما «تاریخ» یک دوران، همهٔ بحرانها و تحولات و رویدادهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، اخلاقی و... را در برمی‌گیرد و طبیعی است که همهٔ این رویدادها به نوعی یا یکدیگر ربط و نسبت دارند، مثلاً نمی‌توان از یک بحران فرهنگی چیزی گفت، مگر اینکه از رخدادهای سیاسی دوران و یا تحولات اجتماعی‌ای که زمینه‌ساز این بحران بوده‌اند، سخن گفت. حال اگر فرض را براین امر قرار دهیم که «فرار از فلسفه» تنها به رخدادهای فرهنگی می‌پردازد باید زمان تاریخی و عوامل شکل‌گیری این رویدادها نشان داده شود. حیات مؤلف «فرار از فلسفه»، مصادف با ۳ دورهٔ تاریخی مهم بوده است. این سه دوره عبارتند از: ۲۸ مرداد ۱۳۳۳، ۱۵ خرداد ۱۳۳۲ و انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷. هر کدام از این وقایع فصل مهمی در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شوند. این رویدادها، ثمرات و اثرات اجتماعی، فرهنگی خاصی داشته‌اند، تا آنجا که می‌توان از آنها به عنوان مقاطع مهم تاریخ و فرهنگ دوران اخیر نام برد. اما متأسفانه خرمشاهی نه تنها راوی این رویدادها نیست، بلکه به ثمرات فرهنگی آنها نیز نمی‌پردازد. اگر بپذیریم که اتوبیوگرافی خرمشاهی، یک اتوبیوگرافی فرهنگی است، طبیعی است که انتظار داشته باشیم بالندگی او را در دل بحرانها یا تحولات فرهنگی معاصر ببینیم. اما متأسفانه این نسبت را نمی‌بینیم، به راستی چرا چنین است؟ آیا این جای خالی به معنای عدم حضور نویسنده در کنشهای تاریخی و تحولات فرهنگی است؟ ظاهراً چنین است زیرا نویسنده از واقعهٔ سال ۱۳۳۳، از آنجا که در هشت سالگی خود ناظر آن بوده است، روایتی هرچند مغشوش ارائه می‌کند، اما از دو واقعهٔ دیگر هیچ روایتی ندارد. البته

وی رویداد انقلاب اسلامی را در چند صفحه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و تحلیلی نه چندان عمیق از این واقعه ارائه می‌کند. اما از فعل انقلاب، هیچ خاطره‌ای به یاد ندارد، چرا که اصولاً در آن حضور ندارد. شگفت اینکه از رخداد جنگ نیز که هنوز غبارهای آن فرونشسته است، حتی یک عبارت نمی‌آورد. این در حالی است که این واقعه در سالهای اخیر در شئون اجتماعی و فرهنگی ما تأثیری عظیم داشته است.

در کتاب «فرار از فلسفه» روزه‌ای یافت نمی‌شود که بتوان از آن به رویدادهای تاریخی، اجتماعی و فرهنگی دوران نگاه کرد و اگر بتوان چنین روزه‌ای یافت، این روزه چشم‌انداز وسیعی را به معرض تماشا نمی‌گذارد. به این دلیل با کمی احتیاط می‌توان گفت: این اثر، نوعی کتاب‌سازی به منظور بهره‌وری اقتصادی است. البته مهمترین کارکرد این زندگی‌نامه ادای دینی است که نویسنده به دوستان و همراهان خود کرده است و خوشبختانه نویسندهٔ محترم، با زبان طنزگونه و رندانهٔ خود از پس این امر به خوبی برآمده است. تا آنجا که می‌توان گفت: او سنت «تعارف‌کردن» به شیوهٔ ایرانی را به بهترین وجهی تجسم بخشیده است.

و اما زبان نثر خرمشاهی در زندگی‌نامه خود نوشت او با نام «فرار از فلسفه» ساده و روان و در عین حال محکم و استوار است. این زبان در عین سادگی، زبانی شوخ‌خاک و طنز است که با مایه‌ای از طربناکی و شادگونی همراه است. شاید همین طربناکی و طنز زبانی نثر است که به رغم برخی از ضعفهای اثر، گره از چهرهٔ خواننده می‌گشاید و او را وامی‌دارد که به این نویسندهٔ پرکار دست‌مریزاد بگوید، و برایش آرزوی موفقیت بکند.

پی‌نوشت:

F. Nietzsche, Unmodern Observations, ed. W. Arrosmith, Yale university Press, 1990. P. 119.

به نقل از کتاب «معنای مدرنیته» تالیف بابک احمدی، ص ۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

فرار از فلسفه (زندگینامه خودنوشت فرهنگی)

بهاءالدین خرمشاهی

چاپ اول: ۱۳۷۷

نشر جامی

